

آزیتا قهرمان

نشانی ی زمین

در گوشه ی این ابر
با رژلب برایت نوشته ام
نه این گمان ها لحن دریا می شود
نه ماه سراسیمه شبی از بال
روز را پر کرده ایم
و دکمه های آسمان بسته اند

نوشته های دیگری ما را خواهد نوشت

و ایستگاه

برای رسیدن تا جای دیگری

این جا نشسته است

پس تا شمع

در این پیاله ی آبی می سوزد

بازوهای تو گرمند

و عصر چارچوبی از علف دارد

بعد

شمال این خیابان صورت اسب های گچی ست

تمام این سپیدی

در ما پوست می اندازد

برف ترس نمک ابروان شکر گونه های تو

امروز را محکم گرفته ام

برای باریکی هوا

با دهان ماهی نفس بکش

غم از پیراهن سفید تو جلو تر نیامد

ماه از چین های شهری که رفت

نشانی زمین سنجاق سری کنار بالش ما

حالا تو فکر کن

من چند شعر پنهانم

در پوست ساکت ماه

و مسیر تشنه ی الفبا این موهای آشفته است

کلمات سعی بی هوده اند

تا باز می شوی

کتاب را دوباره می بندم.

شعر نمی تواند مرا بخواند

تو را به ابر روشن تری تحویل داده ایم

اما جوهر تمام شد

و شعر نمی تواند مرا بخواند

لکنت گرفته

با تعریف دیگری مرگ را پس می زند

پوسته های زرد ریزان و

چیزها کنار یکدیگر

پیدایی ی زمین و

تن منند

عشق کجای دویدن ریشه را پهن می کند؟

تا درخت دهان را برای پرنده بردارد

و باد شاخه ای برای تابستان

زمان زیادی ی نقطه ها را حدس می زند

شکل های تیز ساییده اند

این خاک تکه تکه مرا می خورد

درخت زیر سینه ام خواب مانده است و

ابرها هنوز آن بالا همان...